

حفر زهزم

از: سیره ابن هشام



ترجمه

پروفسور میرزا آقا رضوی
پیشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

دبیر دبیرستانهای مشهد

مجموعه روایات و حدیث‌ها در مورد طیبه قسم

ذکر حفر زمزم

آن‌گاه که عبدالطلب درخانه‌اش خوابیده بود به او فرمان حفر زمزم داده شد .
ابن اسحاق گفته است : عبدالطلب اول کسی بود که به‌کندن (چاه) زمزم شروع کرد .
چنان‌که بهمن یزیدبن ابی‌حبیب مصری از مردبن عبدالله تری و او از عبدالله بن زبیر
[روزن حسین] غافقی بازگو نموده‌است که وی از حضرت علی بن ابی‌طالب رضی‌الله تعالی
خبر زمزم را شنیده‌است . و آن حضرت گفته‌است عبدالطلب داستان حفر زمزم را چنین بیان
کرده‌است که من دراطاق خود خوابیده بودم [درعالم رویا] بهمن گفته‌شد طیبه‌آرا بکن .
پرسیدم طیبه‌چیست؟ گوینده از زمین رفت . چون فردا به‌بستر خواب رفتم باز آنرا در
خواب دیدم که آمده‌وگفت بکن بره‌آرا و چون از معنی بره سوال کردم باز از کنار من رفت . روز
دیگر که به‌خواب رفتم آن پیک آمد وگفت مضمونه‌آرا بکن از معنی آن پرسیدم این‌بار هم از
زمین رفت و باز روز بعد که به‌خواب رفتم زمین آمد وگفت زمزم را حفر کن گفتم زمزم
چیست جواب داد زمزم چاهی‌است که آتش هیچ‌گاه تمام‌نشود و کم نگردد و حاجیان زیاد را
سیراب می‌کند و این آب درکنار کثافت و خون درجائی قرارداد که نزدیکش کلاغ شکم‌سفید
نولدق‌رمز ولانه مورچگان‌است .

ابن اسحاق گفته‌است: چون مشخصات و ارزش آن بر من روشن شد و به‌محل زمزم
راه‌نمایی گردیدم و به‌آنچه بوی رسیده بود تصدیق نمود . فردا عبدالطلب باکنکی همراه
یگانه‌پسرش حرث [درما‌خنددیگر حارث. مترجم] آمد و آنجا را کند و چون آثار چاه و سنگه
چین آن برایش آشکارشد تکبیرگفت و خدا را به‌بزرگی یادکرد قریش دانستند که عبدالطلب

به حاجت خود رسیده است در کنارش بپاخاستند و گفتند: ای عبدالمطلب این چاه پدر ما اسمعیل است که ما را در آن حق است بنابراین ما را با خود سهیم قرار بده . جواب داد این کار را نمی‌کنم زیرا این موضوع اختصاص به من دارد و برای من موهبتی است مخصوص . قریش پاسخ دادند در صورتی که با ما به عدل وانصاف رفتار کنی تو را رها نکنیم و با تو ستیزه نمی‌کنیم . عبدالمطلب جواب داد در این مورد هر کس را می‌خواهید به عنوان داور و حکم قرار دهید تا بین من و شما قضاوت کند . در جواب گفتند برای داوری کاهنه بنی‌سعد هدیم [بروزن حسین] شایسته است عبدالمطلب قبول کرد و گفت آن کاهنه نزد بزرگان شام است .

پس عبدالمطلب سوار شد و جماعتی از بنی‌ایبه از عبدمناف همراه او بودند و از هر قبیله قریش نفری با او رفتند . گفته است: زمین در آنجا بیابان خشک بود .

گفته است : بیرون شدند تا این که به قسمتی از صحرا که فلات خشک بود میان حجاز و شام رسیدند . در حالی که عبدالمطلب و یارانش از تشنگی و نبودن آب به مرگ خود یکتین نمودند آنهایی که از قبایله‌های قریش همراه او بودند آب خواستند ولی کسی به آنها آب نداد . گفتند ما در صحرای بی‌آبی هستیم و می‌توسیم آنچه را که به شما رسیده است به ما هم برسد . عبدالمطلب از دین عمل آن مردم نسبت به خود و یارانش خائف و هراسان گردید . پس گفت رای شما چیست؟ پاسخ دادند ما رایی بجز پیروی از شما نداریم و آنچه را بخواهی بر آن قسم می‌نهییم . عبدالمطلب گفت آنچه به نظر من می‌رسد اینست که هر کس نیرو دارد به قدر قدرتش گودالی حفر کند و هر وقت کسی فوت شد یارانش او را در آن گودال بیندازند تا این که به نفر آخر برسد آن وقت مؤنه یک نفر سهل تراست از جمعی . پاسخ دادند نیکو دستوری به ما دادی پس هر یک گودالی کردند و از تشنگی بر آن حفره نشستند و در انتظار مرگ بودند . سپس عبدالمطلب به اصحابش گفت به خدا قسم ما خود را به دست خود همین طور به مرگ می‌سپاریم .

اگر حرکتی یا طلبی نکنیم واقعا عجز و ناتوانی است . امید است خدا دریکی از شهرها و آبادیها آبی به ما ارزانی دارد گویید . آن گاه تمام افرادی که از قبایله قریش با او بودند سوار شدند و در انتظار بودند که چه خواهد شد . عبدالمطلب به سوی شتر خود آمد و سوار شد و چون

حرکت نمود از زیر پاهای شترش چشمه آب توارانی نمودارشد . آن‌گاه عبدالمطلب و یارانش تکبیر گفتند سپس فرود آمد و با یارانش آب آشامیدند و سیراب شدند و نذرهایی که برای آب همراه داشتند برگردند . تمام قبائل قریش را فراخواند و خطاب کرد بیایید آب بیاشامید که خداوند متعال به ما آب عطا کرده است آمدند و سیراب شدند و با خود آب برداشتند و پس گفتند به خدا قسم حکم خدا به نفع تو و زیان ما جاری شد و ما راجع به زمزم باتو خصومت و نزاعی هیچ‌گاه نداریم به راستی آن کسی که به تو در این بیابان آب ارزانی داشت همان کسی است که آب زمزم را به تو داده است پس بازگرد به سوی آبدارخانه خود و راه‌نمایش . در نتیجه مراجعت نمودند و به سوی کاهنه رفتند .

ابن اسحاق: اینست آنچه به من رسیده است از حدیث حضرت علی بن ابی طالب راجع به زمزم که خدایش از او راضی شود .

شنیدم از کسی که از عبدالمطلب خبری داد که گفته شد به او در موقع حفر زمزم این شعر :

ثم ادع بالماء الروی غیر الکدر یسقی حججاً لله فی کل مبره
لیس یخاف منه شیء ما عمر

[آن‌گاه دعوت می‌کرد که حاجیان که در مناسک حج بودند بیاوند و از آب زلال و گوارا آنها را سیراب می‌کرد و از آب زمزم از وقتی که جاری بود کسی ترس و بیم نداشته و برای کسی ضرر و خوفي نداشته است] .

پس عبدالمطلب به هنگامی که به او این موضوع گفته می‌شد بیرون می‌آمد به طرف قریش و می‌گفت بدانید که بمن امر شده است زمزم را برای شما حفر نمایم . می‌گفتند آیا برای تورو روشن و واضح است که در چه محلی است می‌گفتنه . گفتند به خواب گاهی که آنچه را مشاهده نمودی

۴- حجج جمع حاج است و به این وزن جمع زیاد است مثل عبید و معین (محشی)

۵- مبر بروزن مفعول از ماده بر به معنی نیکی و مراد مناسک حج و مواضع طاعت است

در این مورد بازگرد پس اگر از طرف خدا بوده است که حقیقهٔ برای تو روشن می‌شود و اگر از جانب شیطان بوده است بسوی تو باز نخواهد گشت . آن‌گاه عبدالمطلب به بستر خوابش رفت و خوابید پس به او پیام داده شد و کسی گفت زمر را حفر کن و اگر این کار را انجام دهی بشیمان نخواهی شد و این ارثی است که از پدر بزرگت برای تو مانده است و این آب به پایان نرسد هیچ‌گاه کم نشود و حاجیان زیاد را سیراب می‌کند مانند مرغابیان زیاد و سبک‌سری که پراکنده نشده باشند می‌ترسد در آنج بی‌دهنده نعمت ، این میراثی و پیمانی استوار و حکمی است برای تو زچنان است که بعضی می‌فهمند و آن میان خون و کثافت است [منظور خون قربانی و کثافت در شکم قربانیهاست. مترجم] .

ابن هشام گوید : این سخن و جمله ای که قبلاً از حدیث حضرت علی ع دربارهٔ حفر زمرم نقل شده است از عبارت «لا ترف ابناً ولا ترم» تا عبارت «عند قرية النمل» مسجع است ولی شعر نیست. ابن اسحق : روایت شده است به هنگامی که گفته شد موضوع کنند زمر عبدالمطلب سؤال کرد : آن محل کجاست ؟ باو گفته شد پهلوئی لانه مورچگان و جانی که فردا کلاغ چنگ و منقار می‌زند. و خدا دانای است که چه جانی است . فردا عبدالمطلب به اتفاق یگانه فرزندش حرت [درماخذ دیگر: حارث مترجم] آمد و لانه مورچگان ، محل منقار زدن کلاغ را یافت که در نزدیک دویت به نام اساف و ناله بوده که قریش در پهلوئی آنها شتر نحر و قربانی می‌کردند . بیلی آورد و برای کنند آن محل که مأموریت داشت بیا خاست . قریش هنگامی که جدیت او را [در حفر زمر] مشاهده کردند بیا خاستند و گفتند بخدا سوگند نخواهیم گذاشت که در مابین دویت ما که شتر نحر و قربانی می‌کنیم حفر نمائی . عبدالمطلب به فرزندش حرت [حارث] خطاب نمود مرا در کنند [زمر] کمک نما بخدا قسم آنچه مأمور شده ام اجرا خواهم نمود . چون قریش دانستند که عبدالمطلب ستیزه و نزاعی ندارد از کنند او را ممانعت نکردند و از او دست برداشتند و او را تنها گذاشتند پس از اندکی کنند آثار سنگ چین آشکار گردید . عبدالمطلب تکبیر گفت و یقین کرد آنچه کرده صحیح بوده است و چون به کنند ادامه داد در آن [چاه] دوا هو از طلا یافت و این دوا هوئی طلایی را قبیله جر هم هنگام خروج از مکه مدفون نموده بودند و در آن گودال شمشیرهای قلعه [منسوب به قلعه کوهی در شام و به قولی قلعه ای در اول بلاد هند بطرف چین. محشی] و زره هایی

یافتند . قریش به عبدالمطلب گفتند ما بانو در این [اموال] شریک و سهیم هستیم . پاسخ داد نه ولی شارا بر امری می خوانم که در آن جانب عمل و انصاف میان طرفین رعایت شود بدین طریق که تیرهای مضموم یا قدامح را می کنیم [قداح جمع قدح است به کسراف و سکون دال و آن تیری است که عرب به وسیله آن قسمت می کرده است - محشی] گفتند چگونه انجام می دهی ؟ پاسخ داد برای کعبه دو تیر فرامی دهم و برای خودم دو تیر و برای شاهام دو تیر پس دو تیر هر کس بهر چه اصابت کرد متعلق به او خواهد بود و اثر اصابت نکرد او را چیزی نیست . گفتند به عدالت رفتار نمودی . پس دو تیر زرد رنگ را برای کعبه و دو تیر سیاه را برای عبدالمطلب و دو تیر سفید را برای قریش قرار دادند آن گاه تیرها را به صاحب القداح یا قرعه زن دادند تا این که آنها را پرتاب کند در نزد هبل (هبل بتی بوده است در داخل کعبه و او بزرگترین بت های شان بوده است و در کلام ابوسفیان در روز احد وقتی می گفت اعل هبل یعنی آشکار نمود دین ترا منظور همین هبل بوده است) . پس عبدالمطلب بیخاست و خدای بزرگ را خواند آن گاه قرعه زن تیر انداخت آن دو تیر زرد به دوا هو اصابت کرد و دو تیر سیاه بر شمشیر وزره اصابت نمود و دو تیر قریش چیزی اصابت نکرد . آن گاه عبدالمطلب شمشیرها را بر در کعبه و دوا هو ی طلا را بردر کعبه آویخت بنابراین اول کسی که کعبه را به طلا تزئین نمود بنابر آنچه روایت شده است عبدالمطلب بود . و آن گاه منصب سفایت حاجیان و زمزم بر عهده عبدالمطلب گذاشته شد .

ابن هشام گوید : قریش پیش از آن که زمزم حفر شود چاه هایی در مکه کنده بودند . بنابر آنچه زید بن عبدالله یگانی از محمد بن اسحق نقل کرده است .

گوید : عبد شمس بن عبدمناف ، طوی [یا قوت توید : طوی به فتح و بعد کسر یای مشدد محشی] را کشته است و این چاه در بالای مکه در پهلو ی بیضاء نزدیک خانه محمد بن یوسف بوده است .

هاشم بن عبدمناف چاهی به اسم بنتر (به فتح هر سه حرف و تشدید ذال) در محلی که در شعب ابی طالب قرار دارد و گوهی است به اسم خطم الخندقه و این چاه در آنجاست و تصور کرده اند هنگام کندن این چاه گفته است : قرار دادم [آبروان] را برای استفاده و بهره برداری مردم .

ابن هشام : شاعری گفته است :

سقى الله امواها عرفت مكانها جرابا و ملكوما و بنر والفمرا

[یعنی خدا بوسیله چاه معروف به اسم جراب و ملکوم و بنر و غمر سیراب کرد به آب زیاد] .

[جراب بروزن غراب اسم آب است و گفته اند چاه قدیمی مکه بوده است . ملکوم بروزن مفعول است و بنر قبلاً ذکرش شده است و غمر به فتح اول و سکون دوم چاه قدیمی است در مکه و ابو عبیده گفته است بوسهم غمرا حفر کرده اند بیت سیره را یا قوت در مواضع متعدد از کتابش نقل کرده است و سیبویه نیز دارد ولی گوینده اش را ذکر نکرده اند . در لسان العرب در ماده بنر به کنیز نسبت داده شده است . محشی] .

ابن اسحاق : چاه سحله (به فتح اول و سکون ثانی) را مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف کند و از آن چاه مردم سیراب می شوند . و طایفه نوفل بنداشته اند که مطعم آن چاه را از اسد بن هاشم خریده است و بنی هاشم معتقدند آن چاه را بس از آن که ززم نمودار شد چون به چاه های دیگر احتیاج نبود اسد بن هاشم به مطعم بخشید .

امیه بن عبد شمس چاهی به اسم حفرآ برای خودش کنده است .

بنو اسد بن عبد العزی چاهی به اسم سقیه حفر کرده است که به بنی اسد تعلق دارد [محشی به نقل از یا قوت نوشته است سقیه مشلد مصفر سقیه است و بعضی هم باشین ضبط کرده اند مترجم] و همچنین بنو عبد الدار چاهی به نام ام احراد کنده اند . و بنو جمح چاهی به اسم سنبله حفر نموده اند که همان چاه خلف بن وهب است . و بنو سهم چاهی به نام غمر (به فتح اول و سکون دوم و فتح سوم) حفر کرده اند .

تمام چاه هایی که در قدیم الایام در بیرون مکه کنده بودند از دوران مروه بن کعب و کلاب بن مروه ، و سایر بزرگان قریش که در روزگاری پیشین می زیسته اند از آنها آب می آشامیدند بدین قرار است :

۶- یا قوت گوید و حفر بالفتح ثم السكون واء : چاه بنی یشیم بن مره است به مکه ولی

حازمی با جیم جفر روایت کرده است . محشی .

۱ - رُم که چاه مرهبن کعب بن لوی است ۲ - خم که چاه بنی کلاب بن مره است ۳۷ - حفر اچاهی است که حذیفه بن غانم برادر بنی عدی بن کعب بن لوی حفر کرده است (ابن هشام گفته است وی ابوابی چهارم بن حذیفه است) : و شعری نقل کرده است که از قصیده ای است که بعد خواهد آمد :

وقدما غنينا قبل ذلك حقبه^۱ ولا نستقى الابخم او الحفر

[یعنی پیش از این سال نخلستان قدیمی را سیراب نمی کردیم مگر بوسیله چاه خم و حفر].
ابن اسحق: زمزم بر آبهای سابق که حاجیان از آنها سیراب می شدند برتری یافت بطوری که مردم از آنها منصرف شدند و متوجه زمزم گردیدند. زمزم در مسجد الحرام قرار دارد و بر تمام آبهای دیگر فضل و مزیت داشته است زیرا این چاه اسمعیل بن ابراهیم درود خدا بر آن دو باد بوده است و بنو عبدمناف بوسیله آن چاه بر قریش و دیگر اعراب مباحثات می کردند مسافرین ابی عمرو بن امیه بن عبدشمس بن عبدمناف گوید: در حالی که بر قریش از عهده داری سقایت و رفاده (= سرپرستی و پذیرائی) و آنچه را که از امر مردم برای اوست و به زمزم هنگامی که آشکار شد افتخار می کند و بنو عبدمناف از یک خاندان بودند که برخی از آنان بردگیری بزرگی و فضل و برتری داشته اند.

ورثنا المجد من آبا
لنا فمى بنا صعدا
الم نسق الحجيج ونه
حر الدلالة الرفدا
ونلفى عند تصريف ال
منابا شدوا رفا
فان نهلك فلم نملك
ومن ذا خاله ابدا ؟
و زمزم فى ارومتنا
و نفقا عين من حسدا

۷- محشی کتاب از قول یاقوت نقل می کند که خم ورم دوچاهی بودند که عبد شمس بن عبدمناف حفر کرده است.

۸- محشی گوید: ابن حفر را باحفری که قبلا ذکر شده است نباید اشتباه کرد زیرا آن حفر در داخل مکه است و این حفر در خارج مکه قرار دارد بنابراین مؤلف تکرار نکرده است.

یعنی : ما بزرگی از پسرانمان ارث بردیم و به بلندپایگی رشد کردیم .
مگر آب ندادیم حاجیان را و نکشتیم شتر فریه شیرده را .
و در روزهای سختی و هلاکت تدارک و بخششی نمودیم .
اگر چه به هلاکت رسیدیم کسی را مالک نشدیم ولی این امر برای ما جاوید و همیشگی
نیست .

و زمزم در اصل ریشه ماست و چشم حسود از جا کنده شود .

ابن هشام گوید این ابیات از قصیده‌ای است .

ابن اسحاق : حذیفه بن غانم برادر بشی عدی بن کعب ابن لوی گفته است :

وساقی الحجیج ثم للخیر هاشم و عبد مناف ذلك السيد الفهری

طوی زمزماً عند المقام فاصحبت سقایته فخراً علی کل ذی فخر

یعنی :

آب می‌دهد حاجیان بزرگترا و بسوی نیکی هاشم و عبد مناف می‌خوانند و آن سید فهری
است [معشی می‌نویسد فهری منسوب به فهر است و بعضی الفهر به معنی کثیر العطا گفته‌اند و
بعضی الفهر به معنی قاهر روایت کرده‌اند و سید فهری در اینجا منظور عبدالمطلب است. مترجم].

زمزم را حفر کرد در این مقام و سقاییت او فخر بر تمام اشخاص صاحب فخر گردید .

ابن هشام : منظور عبدالمطلب بن هاشم است و این دو بیت از قصیده حذیفه بن غانم است که

به خواست خداوند متعال در جای خود ذکر خواهیم نمود .



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی